

## دکتر سید رسول موسوی حاجی \*

استادیار گروه باستان شناسی  
دانشگاه سیستان و بلوچستان

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال دوم، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۹

(صص ۱۲۲-۱۰۱)

## پیروزی بهرام دوم بر شاه سکستان هند تا کرانه‌های دریا

(با استناد به یک نقش برجسته ی ساسانی)

### چکیده

از دوره ی ساسانی تاکنون ۳۳ نقش برجسته در مناطق مختلف ایران: سلماس، شهر ری، تاق بستان، برم دلك، بیشاپور، تنگ قندیل، سرمشهد، فیروزآباد، گویوم، دارابگرد، نقش بهرام، نقش رجب و نقش رستم و نیز یک نقش برجسته در شمال افغانستان، در محلی موسوم به «رگ بی‌بی» واقع در ده کیلومتری جنوب شهر پل خُمری (Khomri) شناسایی شده و از سوی کاشفان و محققان داخلی و خارجی به طرق گوناگون مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند.

نقش برجسته ی مورد بحث در این نوشتار که در ۲۳ کیلومتری غرب شهرستان کازرون و بر سینه‌ی صخره‌ی سمت راست تنگ چوگان بیشاپور حجاری شده است، یکی از پر بحث‌ترین و جنجالی‌ترین نقش برجسته‌های ساسانی است که متأسفانه علی‌رغم مطالعات و تحقیقاتی که تاکنون در مورد آن انجام گرفته، تعلق و هویت واقعی آن هنوز

---

\* E-mail: Seyyed\_rasool@yahoo.com

به طور دقیق روشن نشده و محتوای تاریخی آن نیز هم‌چنان در پرده‌ای از ابهام باقی مانده است.

در این مقاله، ضمن آوردن نظرات محققان مختلف پیرامون شخصیت اصلی و محتوای تاریخی نقش برجسته ی مذکور و نقد و بررسی هر یک از آن نظرات، سعی می شود تا با استناد به شواهد باستان شناختی و قراین تاریخی ثابت شود که نقش برجسته مورد بحث متعلق و مربوط به دوران بهرام دوم (۲۹۳ - ۲۷۶ م.) پنجمین پادشاه ساسانی است و محتوای تاریخی آن نیز مبین پیروزی بهرام دوم بر هرمزد «شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریا» است که به سال ۲۸۳ میلادی به وقوع پیوسته است.

**کلید واژه ها:** ساسانی، سکانشاه، نقش برجسته تنگ چوگان، هند و کرانه‌های دریا

#### مقدمه

گاهنگاری رویدادهای مرزهای شرقی ایرانشهر از آغاز فرمانروایی اردشیر یکم به بعد و نیز میزان پیشرفت ارتش ایران در این مناطق به ویژه در کوشانشهر، هنوز مورد بحث است.

اردشیر یکم، مردی که به گمان برخی از منابع تاریخی «مغرورانه مدعی بود که خواهد توانست تمام آنچه را که زمانی از آن ایرانیان کهن بوده، باز پس گیرد» (آذرنوش، ۱۳۸۶: ۶۴) مسلماً نمی توانست تداوم تسلط کوشانیان را بر سرزمین‌های شرقی ایرانشهر به ویژه بر بخش مهمی از راه‌های بازرگانی تحمل کند. از این رو، از پی سرنگونی اردوان پنجم، اردشیر عزم بر گشودن کوشانشهر جزم کرد و به گفته ی طبری از سیستان آغاز کرده و پس از آن به گرگان، ابرشهر، مرو، بلخ و خوارزم تا مرزهای خراسان بزرگ رفت. (Noldeke, 1897: 17) در بازگشت به اردشیر خوره بود که سفرای شاهان کوشانشهر، توران و مکران عبودیت سروران خود را به وی اعلام داشتند (همان پیشین، همان صفحه).

از فهرست دودمان ساسانی چنین برمی آید که سکستان، مرو و ابرشهر که به هنگام شاهنشاهی اردشیر یکم به دست شاهان محلی اداره می شدند، به صورت ایالت واحدی در آمده و «سکستان، تورستان، هند تا کرانه های دریا» نام گرفتند (لوکونین، ۱۳۸۴: ۱۰۰). با استناد به کتیبه ی کعبه ی زرتشت، پس از آن که شاپور اول در سال ۲۴۲ میلادی در رأس حکومت ساسانیان قرار گرفت، یکی از پسران خود به نام نرسی را به حکومت «سکستان، هند تا کرانه های دریا» منصوب کرد و به او لقب «سکانشاه» داد (Kettenbofen, 1982 : 126).

با مرگ هرمزد اردشیر (۲۷۳ م.) حکومت ساسانی به یکی از برادران او به نام بهرام اول رسید و او نیز بهرام دوم، فرزند و جانشین خود را به حکومت «سکستان، هند تا کرانه های دریا» منصوب کرد. احتمالاً مدت سکانشاهی بهرام دوم حدود سه سال به طول انجامید؛ زیرا پدر وی بهرام یکم از سال ۲۷۳ تا ۲۷۶ میلادی قدرت را در دست داشته است (موسوی حاجی و مهرآفرین، ۱۳۸۸: ۱۵).

پس از بهرام یکم، فرزند وی بهرام دوم از سال ۲۷۶ میلادی حکومت ساسانی را در دست گرفت و بلافاصله برادر خود هرمزد را به عنوان سکانشاه برگزید؛ اما هرمزد در برابر شاه ایستاد و سعی کرد با گردهم آوردن عناصر ناراضی سکایی، گیل و کوشان دولت مستقلی تأسیس نماید. (زرین کوب، ۱۳۸۶: ۲۹) به همین جهت، بهرام دوم با کمال عجله به جنگ روم خاتمه داد تا تمام قوای خود را برای مقابله با هرمزد یاغی گسیل دارد. شورش خاموش شد و ایالت بزرگ «سکستان، هند تا کرانه های دریا» تسخیر گردید و بهرام سوم، فرزند و جانشین بهرام دوم، لقب سکانشاه یافت. (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۱۶۷) به اعتقاد نگارنده، شرح واقعه ی مذکور (پیروزی بهرام دوم بر هرمزد) به صورت تجریدی و نمادین در متن نقش برجسته ای که موضوع مورد بحث این مقاله است، به نمایش در آمده و به موجب آن بهرام دوم دستور داد تا عاقبت نافرمانی و طغیان علیه شاهنشاه را بر سینه ی صخره ای سنگی به تصویر درآورند تا درس عبرتی برای سایرین شود.

### ضرورت انجام تحقیق

نقش برجسته‌های ساسانی از دیر باز مشهور و از منابع و مآخذ ارزشمند دوره ساسانی به شمار می‌روند. هر بار که پژوهندگان به مطلب تازه‌ای از تاریخ ساسانیان بر می‌خورند و یا به خواندن نوشته‌ای توفیق می‌یابند و یا به درک و کشف اثر فرهنگی نوینی نایل می‌گردند، همواره به منابع و مآخذ نامبرده باز می‌گردند. این نقش‌ها به مثابه معیارهای اصیلی هستند که می‌توان مدارک و شواهد بدست آمده از دوره ساسانی را با آنها سنجید و به نتایج و کشفیات مهمی دست یافت. نقش برجسته‌های ساسانی نمودار بخش وسیعی از هنر، فرهنگ و روش سیاسی و مذهبی ساسانیان می‌باشند. زیرا هر یک از آنها نه فقط برای نشان دادن مجد و عظمت شاهانه، بلکه به منظور بیان و انتقال مفاهیم و وقایعی صادق خلق شده‌اند. جالب است که شرح برخی از این وقایع تاریخی در هیچ یک از منابع مکتوب نیامده و آگاهی ما از آنها نیز صرفاً با استناد به مطالعه‌ی نقش برجسته‌های ساسانی می‌باشد. برای مثال می‌توان به تیرگی روابط دودمان کارن با دربار هرمزد دوم (۳۰۹ - ۳۰۲ م.) اشاره کرد که هیچ یک از منابع مکتوب تاریخی کوچکترین اشاره‌ای هم به آن ندارند. اما این حقیقت مهم تاریخی آشکارا در متن نقش برجسته هرمزد دوم در محل نقش رستم فارس به نمایش در آمده است (موسوی حاجی، ۱۳۷۴: ۲۵۰). براین اساس، مطالعه‌ی دقیق نقش برجسته‌ها و درک مفاهیم و حقایق تاریخی نهفته در آنها به منظور توسعه‌ی قلمرو دانش و آگاهی‌های ما از دوره ساسانی ضرورتی است انکارناپذیر و می‌طلبد تا محققان و متخصصان ذیربط در این خصوص تلاش بیشتری را معطوف دارند.

متأسفانه هویت واقعی و محتوای تاریخی نقش برجسته مورد بحث در این مقاله هنوز به درستی روشن نشده و تلاش‌های چندان جدی هم در تأمین این منظور صورت نگرفته است. سعی نگارندگان در تعیین هویت واقعی نقش برجسته مذکور و تلاش برای درک محتوای تاریخی آن به وضوح ضرورت انجام این تحقیق را توجیه می‌نماید.

### موقعیت جغرافیایی و صحنه‌های موجود در نقش برجسته ی مورد بحث

شهر تاریخی بیشاپور در دامنه ی ارتفاعات معروف به «کوهمره» و در فاصله ۲۳ کیلومتری غرب شهرستان کازرون، در کنار جاده ی شاهی روزگار باستان که یکی از مهم‌ترین راه‌های ارتباطی کشور بوده، احداث شده است. در جبهه ی شمالی ویرانه‌های این شهر باستانی، تنگ معروف به «چوگان» قرار دارد که به نظر می‌رسد به مناسبت بازی چوگان که از متداول‌ترین بازی‌های شاهنشاهان ساسانی بوده است، به این نام شهرت یافته است. (سرافراز، ۱۳۵۰: ۱۸) در سمت راست این رودخانه، بر سینه کوه چهار نقش برجسته و در سمت چپ، دو نقش مهم و ارزشمند از دوره ی ساسانی حجاری شده است که نقش مورد بحث در این مقاله، به ترتیب بازدید علاقمندان از تنگ مذکور، آخرین نقش برجسته از سمت راست رودخانه ی شاپور است. (شکل‌های ۱ و ۲)

تصاویر موجود در این نقش برجسته، در سطحی صاف و مستطیل شکل به ابعاد ۱۰/۵×۵ متر و در دو کادر حجاری گردیده است. (مصطفوی، ۱۳۴۳: ۳۴) در مرکز صحنه و در کادر فوقانی، شاه ساسانی بر روی تخت شاهی نشسته و بنا به سنت شرقی، بزرگتر و قوی‌هیکل‌تر از سایرین نقش شده است. (موسوی حاجی، ۱۳۷۴: ۱۵۶) وی با دست راست پرچم و با دست چپ قبضه ی شمشیر را گرفته است که در میان پاهای او به صورت عمود قرار دارد. شاه دارای ریش و موهای بلندی است که در دو طرف بر روی شانها افتاده و گردنبندی نیز بر گردن دارد.

در سمت راست شاه در کادر فوقانی، شش تن از سرداران ایرانی (با توجه به پوشاک، قیافه و نوع آرایش مو) به صورت تمام قد و نیم رخ و چهار تن دیگر به صورتی که فقط سر و سینه‌هایشان دیده می‌شود، نقش شده‌اند. اشخاص یاد شده لباس کوتاهی بر تن، شلوار گشادی بر پا، کمربندی بر کمر و کلاهی بر سر دارند. کلاه نفرات چهارم و پنجم از شش نفری که تمام قد تصویر شده‌اند و نفر اول از چهار نفری که نیم تنه ی آن‌ها به معرض نمایش در آمده است، از نوع کلاه‌های بلندی است که رأس آن کمی به جلو متمایل شده است. دیگر افراد، کلاه گرد نم‌دین بر سر دارند. جملگی

سرداران و درباریان مذکور، دست راست خود را مقابل صورت نگه داشته و انگشت سبابه را به علامت احترام بالا گرفته‌اند.

در سمت چپ شاه در کادر فوقانی، عده‌ای از پارسیان که تعداد آن‌ها به ده نفر می‌رسد، در حال آوردن دو اسیر به حضور شاه هستند. نفر اول (از چپ به راست) که به نظر می‌رسد فرماندهی سرداران حاضر در صحنه را بر عهده دارد، دست راست خود را به نشانه احترام بلند کرده و با دست چپ، قبضه‌ی شمشیری را که به طور حمایل به کمرش آویخته است، نگه می‌دارد.

در کادر زیرین از سمت راست شاه، یک ستوریان اسب شاه را پیش می‌آورد. وی دست راست خود را به علامت احترام در جلوی شکم قرار داده و با دست چپ، افسار اسب را گرفته است. پشت سر او، ده تن از بزرگان و سرداران ایرانی با بدن تمام رخ و سر نیم رخ نقش گردیده‌اند. حالت احترام آن‌ها به شاه مطابق سنت ایلامیان (صراف، ۱۳۷۲: ۱۴) با وضع نگه داشتن دست‌ها در داخل هم در جلوی شکم و بر روی قبضه‌ی شمشیری که در میان پاهایشان به صورت عمود قرار دارد، کاملاً پیداست.

در مقابل این صحنه، یعنی در کادر زیرین از سمت چپ شاه، یازده تن از ملازمان و خادمان ایرانی به همراه یک کودک که به نظر می‌رسد دست‌های خود را به حالت تضرع و التماس بالا گرفته است، در حال حرکتند. شاید این کودک فرزند امیر سر بریده باشد. در میان یازده تن، دو دژخیم، سرهای بریده‌ی دشمنان مغلوب را تقدیم می‌کنند. دژخیم اول حامل دو سر بریده و دژخیم دوم حامل یک سر بریده است. دو سر بریده‌ای که توسط نفر اول حمل می‌شود، فاقد کلاه بوده؛ اما سومین سر بریده که توسط دژخیم دوم حمل می‌گردد، دارای کلاهی از نوع کلاه‌هایی است که سه سردار ایرانی محکوک در کادر بالا بر سر دارند. در انتهای صحنه، فیل قوی جثه‌ای حک گردیده که بر پشت خود حامل دو سوار است. پشت سر آن‌ها نیز دو نفر در حال آوردن هدایایی شبیه به کوزه می‌باشند. این دو با یک دست کف ظرف و با دست دیگر بدنه ظرف را گرفته‌اند و

این می‌رساند که هنرمند حجار آن‌ها را در حال حرکت با ظرف‌هایی پر از مایع، نقش کرده است. (شکل ۲)

به اتمام نرسیدن عملیات حجاری در این نقش برجسته، تفاوتی است که آن را از سایر نقوش برجسته‌ی ساسانی متمایز می‌گرداند. در اینکه عملیات حجاری این نقش برجسته ناقص و ناتمام مانده، هیچ‌شکی نمی‌توان داشت؛ زیرا دلایلی وجود دارند که بر اثبات این ادعا صحه می‌گذارند. اهم این دلایل عبارتند از:

- ۱- ساخته و پرداخته نبودن نقوش از لحاظ حجاری
- ۲- صاف‌وتراز نبودن نوارهای تقسیم‌کننده‌ی نقوش به ردیف‌های متعدد (شکل ۲)
- ۳- وجود فضاهای برجسته‌ی زاید در میان نقوش که خود حکایت از ناتمام ماندن عملیات حجاری دارد. این وضعیت در سرتاسر صحنه دیده می‌شود. برای مثال به فضای برجسته و زاید موجود بین شاه و سرداری که در سمت چپ او ایستاده، توجه نمایید. (شکل ۲)
- ۴- به اتمام نرسیدن عملیات پرداخت در ایجاد فرم و نشان دادن حالت موی شاه به صورت مجعد یا صاف و هم‌چنین مشخص نبودن جزییات تاج و مخصوصاً نشان ندادن فواصل انگشتان در پنجه‌ی دست چپ شاه که به صورت سطحی صاف و بزرگتر از حد معمول نقش شده است (شکل ۲). به وضوح ثابت می‌کنند که عملیات حجاری در این نقش برجسته، ناقص و ناتمام مانده است.

### هویت واقعی و محتوای تاریخی نقش برجسته‌ی مورد بحث

پیرامون تعلق، انتساب و محتوای تاریخی نقش برجسته‌ی مورد بحث، تاکنون تحقیقات و مطالعات بسیاری به عمل آمده است؛ لیکن حاصل این مطالعات حکایت از عدم اتفاق نظر دانشمندان و محققان مختلف در معرفی شخصیت اصلی نقش برجسته و محتوای تاریخی آن دارد.

«ارنست هرتسفلد» عقیده دارد که شاه در این نقش برجسته، شاپور اول (۲۷۲-۲۴۲ م.) است و مجموع صحنه‌های موجود در آن مبین پیروزی شاپور بر هندیان است. (هرتسفلد، ۱۳۵۴: ۱۴۷. هرتسفلد، ۱۳۸۱: ۳۲۴).

با همه ی بزرگداشت و سپاسی که شخصیت علمی هرتسفلد سزاوار آن است، ناگزیر باید انتقادهای زیر را در مورد نظریه ی او ذکر کرد:

۱- مطالعات سکه شناسی حکایت از آن دارد که شاپور اول از آغاز تا پایان حکومتش یعنی از سال ۲۴۲ تا ۲۷۲ میلادی، دو نوع تاج شاهی را مورد استفاده قرار می‌داده است. نوع اول، تاج کنگره‌داری است که در میان آن گوی بزرگی قرار گرفته و نوع دوم آن به شکل سر پرنده‌ای است که مرواریدی به منقار دارد. (جدول ۱) پادشاه مذکور در تمامی نقش برجسته‌هایی که از او در تنگ چوگان بیشاپور، نقش رستم، نقش رجب و تنگ قندیل به جای مانده است، با تاج رسمی و شاهی نوع اول ظاهر شده است. اگر نقش برجسته ی مورد بحث متعلق و مربوط به شاپور اول باشد، وی حتماً می‌باید با تاج رسمی و شاهی خود به تصویر کشیده می‌شد. حال آن که طرح کلی تاج شاه در این نقش برجسته که به شکل یک برجستگی پهن نشان داده شده و بر فراز آن گوی بزرگی قرار گرفته، با طرح هیچ یک از تاج‌های رسمی و شاهی شاپور مطابقت ندارد. (شکل ۲ با جدول ۱ مقایسه شود)

۲- هیچ یک از منابع تاریخی از جمله: تاریخ طبری (۱۳۶۲)، الکامل ابن اثیر (۱۳۴۹)، تاریخ یعقوبی (۱۳۶۲)، فتوح البلدان بلاذری (۱۳۴۶)، تاریخ ارمنستان موسی خورنی (۱۳۳۸)، التنبیه والاشراف مسعودی (۱۳۶۵)، فارسنامه ابن بلخی (۱۳۶۳) و ... کوچکترین اشاره‌ای به واقعه‌ی پیروزی شاپور اول بر هندیان ندارند. جالب است که هرتسفلد خود نیز به این حقیقت واقف بوده و در این باره می‌نویسد: «چگونگی تاریخی این واقعه در هیچ‌جا، نه در افسانه‌ها و نه در منابع شرقی ذکر نشده است». (هرتسفلد، ۱۳۵۴: ۱۴۸)

چطور ممکن است چیزی را که هرتسفلد بیان می‌دارد (منظور پیروزی شاپور اول بر هندیان)، به روزگار شاهنشاهی شاپور اتفاق بیفتد، اما در منابع تاریخی هیچ اشاره‌ای



به آن نشود. چطور ممکن است که به جزء جزء وقایع مربوط به کشته شدن «گردیانوس سوم»، پیشنهاد صلح «فیلیپ عرب» و به اسارت در آمدن «والرین» به روزگار شاپور اول که صورت تجریدی و نمادین آن ها در نقش برجسته های بیشاپور و نقش رستم نیز به تصویر در آمده است، در تمامی منابع و مآخذ تاریخی اشاره شود و حتی خود شاپور نیز در کتیبه ی کعبه ی زرتشت به شرح آن ها بپردازد؛ اما واقعه ی پیروزی بر هندیان که از حیث اهمیت ظاهراً با دیگر پیروزی های شاپور بر امپراتوران روم برابری می کند، از چشمان تیزبین و قلم روان تمام مورخان به دور بماند.

۳- اگر نقش برجسته ی مورد بحث واقعاً متعلق و مربوط به شاپور اول باشد، چرا عملیات حجاری آن ناقص و ناتمام مانده است؟ این سؤالی است که نمی توان از متن نوشته های هرتسفلد پاسخی مناسب برای آن پیدا کرد. ما با نقش برجسته های شاپور اول آشنایی کامل داریم. در تمامی این نقوش، عملیات حجاری - ساخت و پرداخت - در نهایت دقت انجام گرفته است. حتی برخی از آن ها از سوی محققان به عنوان شاهکار هنر حجاری ساسانی معرفی شده اند. بنابراین از پادشاهی چون شاپور اول بعید است که از وی نقش برجسته ای به یادگار بماند که عملیات حجاری آن ناقص و ناتمام باشد. عدم ساخت و پرداخت نقوش از لحاظ حجاری، چیزی نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت و با نادیده گرفتن آن بر فرضیه ی هرتسفلد صحه گذاشت.

«ر. گریشمن» بر این عقیده است که نقش برجسته ی مذکور متعلق به شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) بوده و مجموع صحنه های آن مبین پیروزی شاپور دوم بر کوشانیان است.

وی در بیان تعلق و انتساب این نقش برجسته می نویسد:

«... چون شاپور دوم سرزمین کوشان را فتح کرد و به امپراتوری خود ضمیمه کرده است، بدون شک این نقش برجسته، تصویری از همین موفقیت است» (گریشمن، ۱۳۷۰: ۱۸۵).

در رد نظریه ی ایشان نیز باید گفت که از پادشاهی چون شاپور دوم با سلطنت طولانی و هفتاد ساله اش بعید به نظر می رسد که رضایت به وجود نقش برجسته ای از

خود بدهد که عملیات حجاری آن ناقص و ناتمام مانده باشد. این یادآوری لازم است که گرشمن خود نیز به نقص موجود در این نقش برجسته از حیث ارزش هنری اقرار کرد و در باره ی آن می‌نویسد:

«با وجود آنکه پیکرتراش می‌کوشد در کار خود، بعد سوم را داخل کند، در کار او دورنما وجود ندارد. پیکرتراش چهره‌های ردیف دوم را بر پایه کوچک قرار داده است تا بلندی آن‌ها را متوجه سازد و به این ترتیب به عدم توانایی خود در به وجود آوردن فضایی که در آن یک گروه انسانی بتوانند در چندین طرح دور و نزدیک رده‌بندی شوند، اعتراف می‌کند» (گريشمن: ۱۸۵).

کریستین سن به نقل از «آمیانس مارسلینوس» (A. Marcelinos) در وصف شاپور دوم می‌نویسد: «بسیار غضبناک و درشتخو بود و اگر به او بی‌احترامی می‌شد یا از اجرای نقشه‌های او جلوگیری می‌کردند، خشم او را حد و پایانی نبود». (کریستین سن، ۱۳۶۷: ۲۷۵) اطاعت محض از فرامین شاهنشاهی چون شاپور دوم، جای تردید ندارد. چه اگر چنین نبود، وی هرگز توفیق نمی‌یافت، هفتاد سال علی‌رغم درگیری‌های داخلی و خارجی حکومت نماید. بنابراین، انتساب نقش برجسته‌ای که عملیات حجاری آن ناقص و ناتمام مانده، به گونه‌ای که نقص و عیب آن در نگاه اول محسوس و مشهود باشد، به شاپور دوم که او را به سبب فتوحات بسیار و لیاقت در کشورداری، «کبیر» خوانده‌اند (کاسب، ۱۳۶۸: ۱۱۰) منطقی به نظر نمی‌رسد.

گريشمن در بیان محتوای تاریخی نقش برجسته اظهار می‌دارد که این نقش، مبین پیروزی شاپور دوم بر کوشانیان است. توضیح اینکه، پیروزی شاپور دوم بر کوشانیان در حدود سال‌های ۳۲۵ تا ۳۲۶ میلادی انجام گرفته و پس از آن شاپور نزدیک به ۵۳ سال دیگر حکومت کرده است. چگونه ممکن است در طول این مدت عملیات حجاری به اتمام نرسد؛ کلیشه ی شاه به صورت طبیعی در نیاید؛ خطوط و فضاها ی زاید موجود در نقش برجسته اصلاح نشود و عملیات پرداخت نقوش انجام نگیرد. از سوی دیگر، شاپور

در هنگام غلبه بر کوشانیان کمتر از هجده سال داشت. حال آنکه تصویر شاه در این نقش برجسته، فردی میان سال را نشان می‌دهد.

«ک. راولنسون» این نقش برجسته را مربوط به خسرو انوشیروان (۵۷۹ - ۵۳۱ م.) می‌داند. وی با استناد به اینکه مهارت هنری در این صحنه ناچیز است و تنها شهریاری که در سکه‌های ساسانی مقابل تماشاگر است و دو دست خود را بر دسته شمشیری صاف گرفته است، خسرو انوشیروان بوده، تردید ندارد که این نقش مربوط به آن پادشاه است که از اسیران رومی خراج دریافت می‌کند (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۶۹).

در رد نظریه ی ایشان هم باید گفت: اولاً، در هیچ جای دنیای باستان حتی دنیایی که ما امروز در آن زندگی می‌کنیم، مشاهده نشده است که دادن خراج توسط اسرا انجام بگیرد. اگر قرار باشد خراجی داده شود، توسط نمایندگان دولت آن هم با حالت احترام داده می‌شود. بنابراین، دریافت خراج از اسرا چیزی است که نه عقل بر آن صحنه می‌گذارد و نه منطق پذیرای آن است. ثانیاً، در صحنه، اسرا به حالتی که دست‌هایشان را به هم بسته‌اند، به حضور شاه برده می‌شوند. آن‌ها چیزی در دست ندارند که بشود از آن به عنوان خراج تعبیر کرد. ثالثاً، ما با لباس و قیافه ی رومی‌ها در نقش برجسته‌های ساسانی، مخصوصاً در نقش برجسته‌های شاپور اول آشنایی کامل داریم. رومیان معمولاً نیم تنه‌ای بر تن، دامن چین‌داری برپا و شنل چین‌دار و موچی بر دوش دارند؛ اما در نقش برجسته ی مذکور نه تنها هیچ یک از اسرا که هیچ یک از افراد حاضر در صحنه نیز، لباسی که بتوان آن را با پوشاک رومی مقایسه کرد، بر تن ندارند. براین اساس، مردود بودن نظریه راولنسون امری بدیهی و مسلم است.

در میان نظرات متعدد دانشمندان، پیرامون نقش برجسته ی مورد بحث، تنها نظریه ی «و. گ. لوکونین» و «علی اکبر سرفراز» با حقیقت می‌تواند مرتبط باشد. ایشان نقش برجسته را متعلق به بهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶ م.) دانسته و استدلال نموده اند که بر طبق تشخیص لوکونین، یکی از سرهای بریده متعلق به شهرداران دوره است. (سرفراز، ۱۳۷۲: ۳۴)

«و. گ. لوکونین» بر این عقیده است که این نقش به سبب سرکوب شورش «هرمزد»، شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریا پدید آمده و مربوط به سال ۲۸۳ میلادی است و برای اثبات نظریه‌اش چنین می‌نویسد:

«... در سمت راست سپاهیان ایران تصویر شده‌اند که اسیران و غنائیم را به همراه می‌آورند. در دست یکی از آن‌ها - چنانکه از شکل کلاه پیداست - سر هرمزد، شاه سکستان دیده می‌شود. گمان می‌رود کار نقش افسر شاهی [تاج] پایان نیافته بود؛ ولی با همه ی اینها، بال‌های افسر شاهی و گویی که بر بالای آن نصب شده، قابل تشخیص است.» (لوکونین، ۱۳۸۴: ۳۱۹)

نگارنده در تبعیت و تأیید نظریه ی محققان مذکور دلایلی دارد که شرح آن چنین است:

- ۱- حالت نشستن شاه در این نقش برجسته قابل مقایسه با حالت نشستن بهرام دوم در سرآب بهرام است. (شکل ۲ با شکل ۳ مقایسه شود)
- ۲- حالت قرار گرفتن شمشیر به صورت عمود در میان پاهای شاه در این نقش برجسته قابل مقایسه با حالت قرار گرفتن شمشیر در میان پاهای بهرام دوم در سرآب بهرام است. (شکل ۲ با شکل ۳ مقایسه شود)
- ۳- نمایش دادن شکل بدن شاه در این نقش برجسته از روبرو و به صورت کاملاً تمام رخ قابل مقایسه با حالت و شکل بدن بهرام دوم در سرآب بهرام است. (شکل ۲ با شکل ۳ مقایسه شود).
- ۴- طرح کلی تاج شاه در این نقش برجسته که متأسفانه عملیات حجاری آن ناقص و ناتمام مانده، دقیقاً قابل مقایسه با طرح تاج بهرام دوم در سرآب بهرام است. با این تفاوت که در سرآب بهرام، تاج شاه کاملاً پرداخت شده است؛ اما در نقش برجسته ی مورد بحث عمل پرداخت تاج انجام نگرفته است. (شکل ۲ با شکل ۳ مقایسه شود) تاج شاه در این نقش برجسته با یک برجستگی پهن نشان داده شده که بر فراز آن گوی بزرگی نصب شده است. به نظر می‌رسد که اگر هنرمند حجار فرصت آن را می‌یافت تا

عمل پرداخت تاج را به اتمام برساند، برجستگی مذکور همانند تاج شاه در سرآب بهرام به شکل دو بال عقاب که گوی بزرگی را در میان گرفته است، ظاهر می‌گردد. با توجه به آنچه گفته شد، شاه در نقش برجسته ی مورد بحث باید بهرام دوم باشد، که در این صورت دو پرسش پیش می‌آید که پرداختن و پاسخ گفتن به آن‌ها ضرورت دارد.

پرسش نخست این است که اگر نقش برجسته متعلق و مربوط به بهرام دوم است، چرا عملیات حجاری آن به پایان نرسیده است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت، عملیات حجاری این نقش برجسته به احتمال قوی در دوران حیات بهرام دوم آغاز شد؛ اما قبل از آنکه به اتمام برسد، بهرام دوم در گذشته و چون بهرام سوم، فرزند و جانشین او هم نتوانست بیش از چهار ماه حکومت کند، فرصت آن را نیافت که حجاری ناتمام پدر را به پایان برساند. و پس از آن نرسی پادشاه ایران شد که از زمان بهرام یکم (۲۷۶-۲۷۳ م.) داعیه ی سلطنت داشت. بدیهی است که با روی کار آمدن نرسی، عملیات حجاری نقش برجسته برای همیشه ناتمام ماند زیرا وی، بهرام یکم، بهرام دوم و بهرام سوم را غاصب سلطنت می‌دانست و در کتیبه ی مشهور خود در «پایکولی» (Paikuli) نیز آشکارا یادآور شد که تخت شاهی ایران از سوی پدرش شاپور یکم به او واگذار گردیده بود؛ لیکن این حق از سوی بهرام‌های سه‌گانه تضحیح شد:

«شاپور وصیت کرد که او [نرسی] شهریار ایرانشهر باشد...» (لوکونین، ۱۳۸۴: ۱۹۳)

پرسش دوم آن است که با استناد به چه دلیلی می‌توان محتوای تاریخی نقش برجسته را مبین پیروزی بهرام دوم بر هرمزد «شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریا» دانست؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که به‌روزگار شاهنشاهی بهرام دوم، هرمزد که شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریا بود، علیه حکومت مرکزی شورش کرد و بهرام نیز برای سرکوب این شورش، تمام قوای خود را علیه هرمزد بسیج کرد و موفق شد در سال ۲۸۳ میلادی بر یاغیان استیلا یافته و هرمزد را به قتل برساند (Noldeke, 1887 : 96. Hertzfeld, 1924 vol. III : 42).

با یک نظر اجمالی به صحنه‌های موجود در نقش برجسته ی مورد بحث، آشکارا در می‌یابیم که سرداران و فاتحان ایرانی در حال پیش آوردن تعدادی اسیر (کادر فوقانی در سمت چپ شاه) و پیشکش کردن سه سر بریده (کادر زیرین در سمت چپ شاه) به بهرام دوم که در مرکز صحنه نشسته است، هستند. بر روی یکی از سرهای بریده (شکل ۲)، کلاهی دیده می‌شود که رأس آن کمی به جلو متمایل شده است. این کلاه، مخصوص سکانشاه و افسران ارشد سرزمین سکستان، هند تا کرانه‌های دریا بوده است. (لوکونین، ۱۳۸۴: ۳۱۲)

توضیح اینکه، بر رویه‌ی یکی از سکه‌های بهرام دوم، تصویر همسرش با کلاهی که به شکل سر اسب می‌باشد و نیز تصویر فرزندش بهرام سوم که در آن زمان حکومت سکستان، هند تا کرانه‌های دریا را بر عهده داشت، دیده می‌شود. (شکل ۴) در این تصویر، بهرام سوم کلاهی بر سر دارد که رأس آن کمی به جلو متمایل بوده و کاملاً شبیه کلاهی است که بر روی یکی از سرهای بریده‌ی منقوش در نقش برجسته ی مورد بحث دیده می‌شود. (شکل ۲ با شکل ۴ مقایسه شود) جالب است که بهرام سوم در نقشی که به دستور نرسی، پیکر بیجان و مغلوب او را به عنوان سکانشاه در ذیل نقش برجسته بهرام یکم در تنگ چوگان بیشاپور ایجاد کرده‌اند، نیز دارای همین نوع کلاه می‌باشد. (شکل ۲ با شکل ۵ مقایسه شود)

قابلیت مقایسه کلاه یکی از سرهای بریده در نقش برجسته مورد بحث با کلاه مخصوص سکانشاهان و نیز قابلیت انطباق صحنه‌های موجود در نقش برجسته با وقایع روزگار شاهنشاهی بهرام دوم، تردیدی باقی نمی‌گذارد که محتوای این نقش برجسته باید در ارتباط با پیروزی بهرام دوم بر هرمزد، «شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریا» باشد.

### نتیجه

از آنچه گذشت، نتایج زیر حاصل می‌آید:

- ۱- مستندات سکه شناسی، قراین تاریخی و شواهد باستان شناختی، به ویژه قابلیت مقایسه جزییات موجود در نقش برجسته ی مورد بحث با جزییات موجود در نقش

برجسته ی بهرام دوم در سرآب بهرام، به وضوح ثابت می‌کند که شاه در این نقش، بهرام دوم بوده و مجموع صحنه‌های آن نیز مبین پیروزی بهرام بر «هرمزد»، شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریاست.

۲- بعد از مرگ هرمزد (شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریا)، بهرام سوم، فرزند ارشد و جانشین بهرام دوم، عنوان سکانشاه یافت. انتصاب ولیعهد ایران به حکومت «سکستان، هند تا کرانه‌های دریا»، گواهی است گویا در اثبات این حقیقت که ایالت مذکور در روزگار بهرام دوم و دیگر پادشاهان ساسانی یکی از مهمترین ایالات امپراتوری عظیم ساسانی بوده است که معمولاً ولیعهد را که شاهنشاه آینده ایران بود، به عنوان شاه این سرزمین منصوب می‌کردند.

۳- سرزمین سیستان قلمرو بسیار وسیعی را در بر می‌گرفت که مرزهای شرقی آن تا قندهارا (پنجاب کنونی)، مرزهای شمالی آن تا کابل و مرزهای جنوبی آن علاوه بر سرزمین‌های دو سوی رود سند تا اقیانوس هند را در بر می‌گرفت.

۴- سکانشاهان به دلیل قدرت و ثروتی که در اختیار داشتند، در امور سلطنت مداخله می‌کردند؛ چنانکه هرمزد سکانشاه کوشید با توجه به موقعیت ممتازی که در حوزه حکومتی خود کسب کرده بود، پس از ساقط کردن بهرام دوم، خود به حکومت بنشیند.

۵- بهرام دوم که قبل از پادشاهی و در زمان ولایتعهدی، سکانشاه بوده است با اوضاع جغرافیایی منطقه سیستان و سند کاملاً آشنا بود و از سوی دیگر طرفدارانی نیز در آنجا داشت که با امکانات خود (نیروهای نظامی و پیلان جنگی) از وی حمایت کنند. مجموع عوامل فوق موجب گردید تا علی‌رغم قدرت فراوانی که هرمزد سکانشاه در منطقه به دست آورده بود، بهرام دوم بر وی غلبه کند.

۶- این احتمال وجود دارد که هرمزد سکانشاه، پسر بهرام اول و برادر بهرام دوم، پادشاه وقت ساسانی بوده باشد؛ زیرا اگر وی فرزند پادشاه می‌بود چون پادشاهان ساسانی ولیعهد را به عنوان سکانشاه برمی‌گزیدند، چنین اقدامی را علیه شاه انجام نمی‌داد؛

زیرا می‌دانست که پس از مرگ شاه، به هر روی شاهنشاه ایران شهر خواهد شد. از سوی دیگر انتصاب پسر عمو (چنانکه برخی می‌گویند هرمزد سکانشاه، پسر عموی بهرام دوم بوده است) بر کوست مهم، ثروتمند و پهناوری چون نیمروز منطقی به نظر نمی‌رسد؛ زیرا شاهان ساسانی سعی می‌کردند در مرحله ی نخست فرزندان خود را بر مناطق محلی مانند سیستان، کرمان، گیلان و ... بگمارند و در صورت کمبود این مراتب، از نیروی برادران وفادار خود بهره می‌گرفتند.





## منابع

- ۱- آذرنوش، مسعود (۱۳۸۶) **دو یادگار از یک دوره درخشان تاریخ ایران‌شهر**، دو فصلنامه باستان پژوهشی، دوره جدید، سال دوم، شماره ۴، تهران: ۸۱ - ۶۴.
- ۲- ابن‌اثیر، الکامل (۱۳۴۹) **اخبار ایران از الکامل ابن‌اثیر**، ترجمه ی محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۳- ابن بلخی (۱۳۶۳) **فارسنامه**، به تصحیح گای لسترنج، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۴- بلاذری، احمدبن یحیی (۱۳۴۶) **فتوح البلدان**، ترجمه ی آذرتاش آذرنوش، چاپ اول، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵- خورنی، موسی (۱۳۳۸) **تاریخ ارمنستان**، ترجمه ی ابراهیم دهقان، چاپ اول، تهران: انتشارات فروردین.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین و زرین کوب، روزبه (۱۳۸۶) **تاریخ ایران باستان (۴)**، تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: سمت.
- ۷- سرفراز، علی اکبر (۱۳۵۰) **راهنمای آثار باستانی بیشاپور**، چاپ اول، شیراز: چاپخانه مصطفوی.
- ۸- ----- (۱۳۷) **نقش برجسته‌هایی که دوباره ظاهر شده‌اند**، ویژه‌نامه کنگره باستان شناسی بیشاپور، تهران: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، صص ۳۷ - ۳۳.
- ۹- صراف، محمد رحیم (۱۳۷۲) **نقوش برجسته ایلام**، چاپ اول، تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- ۱۰- طبری، محمد جریر (۱۳۶۲) **تاریخ طبری**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول و دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- ۱۱- کاسب، عزیزالله (۱۳۶۸) **منحنی قدرت در تاریخ ایران**، چاپ اول، تهران: انتشارات تابش.
- ۱۲- کرزن، جرج. ن (۱۳۶۲) **ایران و قضیه ایران**، ترجمه غ. وحید مازندرانی، جلد دوم، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۳- کریستین سن، آرتور (۱۳۶۷) **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات امیر کبیر
- ۱۴- گریشمن، رمان (۱۳۷۰) **هنر ایران در دوران پارت و ساسانی**، ترجمه بهرام فره‌وشی، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- لوکونین، ولادیمیر گریگوریویچ (۱۳۸۴) **تمدن ایران ساسانی**، ترجمه عنایت الله رضا، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۶- مسعودی، ابوالحسن (۱۳۶۵) **التنبیه و الاشراف**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۷- مصطفوی، سید محمد تقی (۱۳۴۳) **نقوش ساسانی در فارس**، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان، دوره اول، سال اول، شماره ۳، تهران: ۳۷-۲۹.
- ۱۸- موسوی حاجی، سید رسول (۱۳۷۴) **پژوهشی در نقش برجسته‌های ساسانی**، پایان نامه کارشناسی ارشد باستان شناسی، تهران: دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.
- ۱۹- موسوی حاجی، سید رسول و مهرآفرین، رضا (۱۳۸۸) **جستاری در جغرافیای تاریخی سیستان**، چاپ اول، زاهدان: اداره کل میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان سیستان و بلوچستان.
- ۲۰- هرتسفلد، ارنست (۱۳۵۴) **تاریخ ایران بر بنیاد باستان‌شناسی**، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ اول، تهران: انتشارات انجمن ملی آثار ایران

۲۱- هرتسفلد، ارنست (۱۳۸۱) **ایران در شرق باستان**، ترجمه همایون صنعتی‌زاده، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی و دانشگاه شهید باهنر کرمان.

۲۲- یعقوبی، ابن واضح (۱۳۶۲) **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد دوم، چاپ سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی

23- Hertzfeld, E., (1924), "Paikuli, The Monument and Inscription on the Early History of Sasanian Empire, Vol. III, Berlin

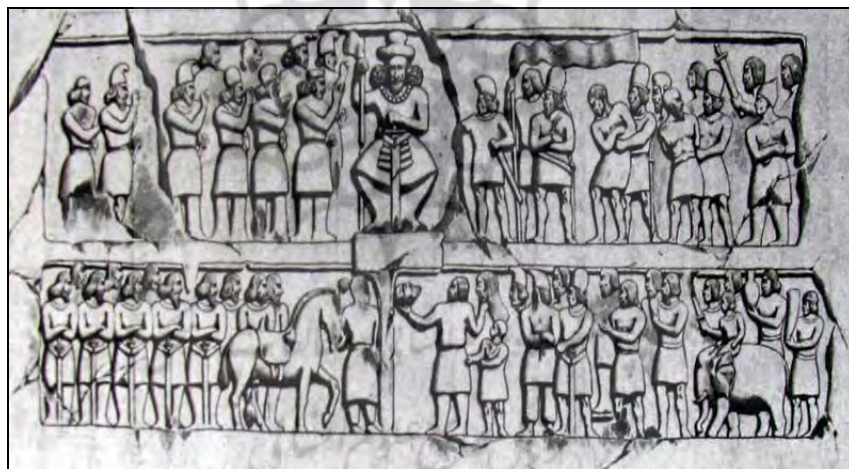
24- Kettenbofen, E., (1982), "Die romisch- persischen Kriege Des 3. Jahrhunderts n. Chr nach der Inschrif Sahpuhr I. an der Ka' be- ye Zartost (SkZ)", Beiheft Zum Tubingen Atlas des Vorderen Orients, Reihe B, 55 (Wiesbaden, Ludwig Reichert)

25- Noldeke, Th., (1879), "Geschichte der Prser and Araber Zur Zeit der Sasaniden", Leiden, Brill.

26- Noldeke, Th., (1887), "Aufsatze zur Persischen Geschichte", Leipzig



شکل ۱- موقعیت نقش برجسته بهرام دوم در تنگ چوگان بیشاپور



شکل ۲- بیشاپور، پیروزی بهرام دوم بر هرمزد "شاه سکستان، هند تا کرانه‌های دریا"



شکل ۳- سراب بهرام، نقش برجسته بهرام دوم و درباریان










شکل ۴- یکی از سکه‌های بهرام دوم که بر رویه آن تصویر همسر و ولیعهد نیز نقش شده است

پرتال جامع علوم انسانی



شکل ۵- بیشاپور، صحنه تاج ستانی پادشاه ساسانی  
جدول ۱- انواع تاجهای شاپور اول بر روی سکه‌های او

I				II
a	b	c	d	
				
				
	1			2